

## سارتر

تنهایی، آزادی و احساس مسؤولیت شدید انسانی در حادثترین بروزات عینی و ذهنیشان، همراه با توقعی منطقی و اراده‌ای سنگین و استوار - اراده‌ای که با تفویض یک مسؤولیت مستقل و خودمختار بشر را در قفس انسانی خویش زندانی می‌کند - هسته‌های اصلی و اساسی آثاری است که در میان سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۶ از سارتر نویسنده‌ای بوجود آورد که تمامی دنیا مشتاق و شیفته آشنائیش بود.

چنین رسالتی در عصر ما آنقدرها هم بدیع و تازه نیست. زبونی معتقدات «ساخته و پرداخته» پیشین در توضیح و راهبری انسان یکی از ممیزات قرن بیستم است و ما این بیزاری از «ساخته و پرداخته» و شرح و توجیه باطنیات انسان را قبلاً، در آستانه قرن در آثار پگی<sup>۱</sup>، ژید<sup>۲</sup> و اوانامونو دیده‌ایم و حتی فاجعه‌ای (فاجعه انسانی) که مالرو و کامو در پایان کار فلسفیشان با آن مواجه گردیده‌اند چیزی جز رویاروی شدن انسان با سرنوشت خویش نیست.

اسباب و علل قبول چنین روش طاغیانده‌ای - اساساً - زاده کفر و الحاد نیست در آثار برناتوس<sup>۳</sup> نیز انسان آزاده، مسؤول و تنها است. آگاهی بر این اندیشه که نه تنها راههای زندگی ما تماماً از پیش تعیین نگردیده است بلکه مشی و سوی آن به وجود خود ما بستگی دارد «و همیشه هرچیز را میتوان از نو آغاز کرد.»<sup>۴</sup> و اینکه طرح قادری وجود ندارد تا روال آتی زندگی را بما انشاء کند و ذکر این مطلب که اساساً طرح و اصولی در کار نیست تا بتواند در سایه اطمینان و ایمنی برای ما رفاه جسم و آسایش روح فراهم سازد معتقداتیست جامع و کلی که تنها در ادبیات عصر ما بچشم میخورد و حتی رسالت مسیح نیز با همه جلال و جبروتش از زبان پیروان معتقد و نویسندگان مؤمن خویش حیات انسان را ماجرای قدری میداند نه نظمی متسق و پایدار.

دیگر اصول و عقاید مترقیانده‌ای که حتی نویسندگانی نظیر هوگو و لامارتین را در جریان خویش می‌کشیدند اثرات خود را از دست داده‌اند و تلفیق و تعمیم کلاسیسم با مکتبهای بزرگ فلسفی کاریست درخور گذشته و مناسب

احوال منقدهمین .

بدینگونه انسان عصر ما ، محروم از معتقدات ساخته و پرداخته - که دیگر بدان ایمانی هم ندارد - خود را تنها حس می کند . ولی باینهمه حس مسؤولیت انسانی وی که بسبب فقد راهنما منقلب و بی آرام گشته است با وضوح بیشتری آشکار میگردد . سرگستگی بین اتروا و احساس يك مسؤولیت شدید انسانی در ظاهر متناقض به نظر می رسند (در حالیکه در باطن امر بیکدیگر پیوسته اند) در عمق آثار برنانوس مالروا<sup>۱</sup> و گراهام گرین<sup>۲</sup> و کامو بخوبی مشهود است ، و در واقع همین حالت سرگستگی و حیرت است که در طول زمان به نامهای « تراژیک » « دلهره »<sup>۳</sup> « سرنوشت » و حتی « عبث »<sup>۴</sup> تبدیل ظاهر می یابد . انسان قرن بیستم دیگر به توضیحات قراردادی و مقررات اجتماعی منظمی که بطور ساخته و پرداخته در اختیارش گذارده میشود ایمان و اعتقادی ندارد ، ولی باهمه این بی ایمانی و محروم ماندن از يك نیروی معاضد بیرونی احساس مسؤولیت انسانی خویش را از دست نمیدهد (اگر چه در چنین حالتی باتشویش و اضطراب بیشتری آمیخته میگردد) . کار این بیزاری و سرگستگی سرانجام بجائی می کشد که تمام ادبیات قرن ما را به زیر سلطه و نفوذ خویش می کشد و به عبارت دیگر بدان يك حالت متافیزیکی میدهد .

آثار ژان پل سارتر و نویسندگان سلف و معاصر وی بر روی همین مسأله بنا نهاده شده است ، ولی تازگی کار سارتر در این است که این مسأله پیچیده قرن را با بیانی منطقی و فلسفی در آثار خویش مطرح کرده است . یکی از مشخصات نمونه کار سارتر در اولین نظر این است که مهمترین مسأله اخلاقی قرن بیستم یعنی دلهره مسؤولیت انسانی آدمیزاده ای را که بنا بر مقتضیات عصر خویش از قبول هدایت هر مرشد و راهبری سرباز می زند نظم و صبغه فلسفی داده است . چنین الزامی برای انسان که بجای قناعت به انتفاع از لذات زندگی ، قادر بر سرنوشت خویش باشد و به رأی خود در آن دخل و تصرف کند در قسمت هائی از آثار سارتر که در خلال سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۶ (تهوع تا راههای آزادی) انتشار یافته کشف و بیان گردیده است . و در واقع همین وجوب و الزام مقابله با زندگی و عصیان در برابر نموده های تحمیلی آنست که از سال ۱۹۴۶ به بعد ژان پل سارتر نویسنده روانشناس و متخصص اخلاق را بیک مفسر سیاسی و اجتماعی تبدیل می سازد . از ممیزات دوره دوم فعالیت ادبی سارتر ، علاوه بر تشکیل گروهی فلسفی ، اداره مجله ای است بنام «عصر جدید» که انتشار آن تاکنون نیز ادامه دارد . اگر چه سارتر پس از سال ۱۹۴۶ هدف نوشته های خویش را تغییر داد و بصورت يك مبلغ پرکار مسؤولیت انسانی درآمد ولی باهمان آثار اولیه و برخورداری از نبوغ و استعداد ذاتی خود چنان در دل و روح مردم عصر ما رسوخ یافت که با گذشت زمان نه تنها از شهرت وی کاسته نشد بلکه چیزی هم بر آن مزید گشت .

تاسال ۱۹۴۶ آثار وی علاوه بر تجسم عینی يك اندیشه فلسفی میدان

جولان هنرنمایی های شخصی است . حیات مستقل ، محیط خاص و موجودیت ادبی رمانهای سارتر بحدی است که در بادی امر تعلق کلیه آنها را به يك مکتب فلسفی واحد غریب مینماید . «تهوع» بیان ملال و تشویش انسان منزوی و تنهایی است که در شهر کوچکی - که دوستش نمیدارد - بقید اسارت کشیده شده است . برخی از داستانهای کوتاه «دیوار» نظیر «الفت» چیزی جز بیان پوچی و بی‌آزرمی حیات انسان در برخوردهای اجتماعی نیست . اولین مجلدات «راههای آزادی» در نظر اول توصیفی است هجائی از فرانسویان خسته‌ای که در بیستروهای پاریس جنگ ۱۹۳۸ را انتظار می‌کشند : و در واقع همین ویژگی دنیای خیالی سارتر است که او را از دیگر نویسندگان و متفکرین متمایز می‌سازد، دنیائی بامناظر شهری سرشار از ابتذال بی‌آنکه در انتهای خیابانهایش چیزی مشاهده شود ، دنیائی پراز آدمهائی بازندگیهائی محدود و بی‌افق ، آدمهائی با هوش ، متلون ولی بی‌آزار ، قهرمانهائی که همیشه دور از محیط کار وزندگیشان مورد تجزیه و تحلیل روانی قرار میگیرند ، افرادی که همه عمرشان به وقت کشی میگذرد . دنیای سارتر بیش از هر چیز توصیفی است از خیل انسانی ، انسانهائیکه غالباً روی پیاده‌روها و یا تراس‌کافه‌ها دیده میشوند ، انسانهائیکه به‌یقین در انجمن‌ها ، کلیساها ، دهکده‌ها ، کوهستانها و یا کشورهای خارجی سراغی از آنها نمیتوان گرفت ، افرادی که به رای‌پسنگ آنالیز اگريستانسالیسم و مقابله سارتر از ترس اینکه گول نخورند همیشه در حجاب و سواس و تزلزل محصور میمانند: «این همان روشن‌بینی‌کذائی تو است . راستی که خیلی با مزه‌ای . تو از ترس اینکه خودت را فریب ندهی از همه ماجراهای جالب و شیرین زندگی صرف‌نظر میکنی.»

ماتیو گفت : «معلوم است . تو خوب متوجه شده‌ای . ولی مطلب تازه‌ای

نیست» .

بسیاری از منتقدین سارتر را به‌سبب توصیف چنین محیطی مورد ملامت قرار داده‌اند ولی اگر جانب انصاف را بنگریم برخی از آنها براستی در اینکار غلو کرده‌اند . به‌گمان ما چنین محیطی عامداً انتخاب شده است زیرا از قبول مسؤولیت محتممی که برگردۀ انسان سنگینی میکند و نویسندگانی نظیر کامو و مالرو با ظرافت خاصی آن‌را در آثارشان نشان داده‌اند خودداری می‌کند . ماتیو قهرمان «راههای آزادی» انسانی است که از قبول این مسؤولیت سرباز میزند ولی درست در همان هنگام که میخواهد آنرا انکار کند وجودش شاخص و آشکار میگردد . سارتر با پیروی فلسفه خویش : تبدیل به عبث سرنوشت انسان را در نزدکسانیکه وجودش را نفی می‌نمایند آشکارا نشان میدهد و ادعا می‌کند آنها که سرنوشت را می‌پذیرند در واقع با این تمکین و قبول چیزی را به ثبوت نمی‌رسانند بلکه تنها از این راه وجود آنرا تأیید و تحکیم می‌کنند . شك نیست که فتور و سستی در آثار سارتر با عشق و عاطفت و بی‌پردگی خاصی بیان شده است و به زعم ما شاهکار مخلص این نویسنده در همینجا است . در اینکه با نشان

دادن بدی و شهوات نفسانی در عریان‌ترین تجلیات صوریشان نفرت و بیزاری انسان را برمی‌انگیزد - و چه بسا که خود نیز در این دام می‌افتد .

این انزوای اخلاقی بشر که در آثار سارتر باچیردستی خاصی بیان شده است و درگیرودار زندگی ما مسؤولیت اجتناب‌ناپذیرش با وضوح بیشتری نمایان می‌گردد در نزد نویسندگان دیگر هرگز بدینگونه موضوع يك گفت و شنید فلسفی واقع نشده است . در محاورات کامو يك نوع اخوت و اتفاق دنیوی وجود دارد که در خلال آن انسان با دنیای خویش عقد زندگی می‌بندد ، در نزد مالرو سخن از گفتگوی با ابدیت و در آثار برنانوس مطلب برسر پیوند نفسانی خدا است با شیطان . با اینهمه مسأله اساسی و هسته مرکزی آثار این سه نویسنده مانند سارتر چیزی جز مسؤولیت انسان در برابر سرنوشتش نیست ؛ با این تفاوت که در کار سارتر کمترین احساس مشترك و یا انعکاس ماجراهای انسانی و به عبارت دیگر هیچ نوع ایمان و اعتقادی مشهود نیست . در نزد وی انسان زندانی وجدان خویش است بی آنکه بازمین ، مناظر و بطور کلی دنیای خارجی کمترین اخوت و پیوندی داشته باشد . سارتر بجز توصیف اندیشه انسانی به کار دیگری نمی‌پردازد و اگر جسته و گریخته مناظر و مرایائی در آثار او دیده می‌شود تنها به عنوان يك واقعیت ذهنی است بی آنکه پندار ناشی از اعتقاد به روح هیچگونه جانی به آنها بدهد . در چنین دنیائی حتی از خداوند هم به عنوان يك واقعیت ذهنی یاد میشود . و چون بطور مجرد قابل درك و تعریف‌پذیر نیست سارتر وجودش را انکار می‌کند . بهمین سبب است که دنیای او به وجدان و اندیشه بشری محدود میشود . دنیای وهم‌آلود او مانند دنیای افسانه‌سرایان و درام نویسان کلاسیک که ممتلی از آلام و مصائب محنتی و سنگین است .

به این اعتبار سارتر نویسنده‌ای است «مورالیست» که قلمرو فلسفی او به مشاهده ، توصیف و قضاوت درباره اعمال و رفتار انسانها محدود می‌گردد در آثار او از مهر و عاطفت معمول اثری نیست و سوای از ایشان نسبت به دیگر موجودات زنده و تقریباً کلیه مظاهر عینی حیات بیگانه است . سارتر نسبت به حیوانات ، طبیعت و بطور کلی دنیای محسوس مادی کستربین رغبتی نشان نمیدهد . تنها دنیای او انسان است ، انهم انسانی بالغ . شاعر و متأثر از محیط که باطنیاتش شایسته انطباق با مسائل انسانی است کودک‌کی که در «راههای آزادی» ظاهر میشود نسبت بدنیای خویش کاملاً بیگانه است «پابلو کوچولو با شکیائی او را نگاه میکرد . وی آنجا بود ، بی اراده ، خیلی کوچولو» ...

اما ورای خلق و خوی مضطربش يك وجدان ساده لوحانه سرک

می‌کشید ...

پابلو پرهید :

- میدانم چه خوابی دیدم .

- نه بگو ببینم

- خواب دیدم که پر شده‌ام

## ماتیو بخودش گفت :

— عجب .

قلمرو بینش سارتر به انسان — انسانیکه بندی مسایل و باطنیات خویش است — محدود میشود . او بخلاف ژیرودو ۱۱ ، کلودل ۱۲ و مالرو هرگز در اندیشه آن نیست که انسان را با واقعیات دیگر زندگی که وی را در بر گرفته‌اند آشنا و مقابله کند . او انسان را ممتاز از دیگر حقایق و یاقیاسات ، جنبنده‌ای خودمختار ، شاهکار آفرینش و تنها موهبت اندیشه فلسفی میداند . سارتر حتی در قلمرو کاملاً انسانی خویش برای خود حدودی قائل است و عامداً از توصیف تابندگیهای خاص موجودات زنده و بیان شیرینهای افسانه‌آمیز ماجراها ابا می‌کند . در آثار وی رخدادهای غیر مترقب کمتر بچشم می‌خورند و اگر هم به بیان حادثه‌ای می‌پردازد بدون شك وسیله‌ای است برای يك نوع استنتاج روانی و یا اخلاقی .

روال وی باتوجه براقبال عامه و تازگی و بدعتی که درتار وپودآن نهفته است چیزی جز پیروی هوشمندانه‌ای از روش «اخلاقیون» فرانسه نیست . اندیشه فلسفی سارتر گذشته از قرابت‌هایی با موتنی ۱۳ ، لاپرویر ۱۴ و استاندال به لاروشفو کو ۱۵ و پاسکال خیلی نزدیک است . وی مانند لاروشفو کو اعمال و رفتار انسانی را به‌بوته تجزیه و تحلیل می‌برد تا از این رهگذر دستگاهی بوجود آورد که بر اثر آن بتوان درباره این اعمال و رفتار قضاوت عادلانه کرد . بشیوه پاسکال در توجیه و یا عدم توجیه رفتار و کردار بشر اصرار می‌ورزد و مسأله ارزش آنها را در چهارچوب موقع و وضع انسان بطور اساسی مطرح می‌سازد . شاید چنین رئالیسمی در اولین نظر زنده و به‌زعم برخی از منتقدین خلاف اخلاق باشد ولی ملاحظه توصیف و سنجش باطنیات انسان جبراً مستلزم آن نیست که او را با معیارهای باصطلاح اخلاقی جامعه قضاوت کنیم . سارتر ادعا می‌کند که با استفاده از امتیازات يك ناظر متخصص و علمی و در لباس يك روانپزشك آگاه وجود انسانی را تجزیه و تحلیل می‌کند بی‌آنکه از سرموئی غافل بماند . آیا با تکیه بر همین رك گوئی و صلابت گفتار نیست که در آثار سارتر نکته‌ای از درماندگیهای بشر پنهان نمی‌ماند .

سارتر تقریباً در آستانه قرن بیستم یعنی ۲۱ ژوئن ۱۹۰۵ در پاریس بدنیا آمد . از اوان کودکی با بورژوازی و جلال و شکوه آن آشنا شد . کودکی چند ساله بود که پدر خویش را که فارغ‌التحصیل دانشکده معروف پلی‌تکنیک بود از دست داد . هنوز مهر پدر و غم محرومیت از آن را بردل داشت که مادرش با یکی از فارغ‌التحصیل‌های همان دانشکده که رئیس کارگاههای بندری «راشل» بود مجدداً ازدواج کرد ؛ بهمین سبب بود که در سال ۱۹۱۶ درحالیکه بیش از یازده سال از سنش نمی‌گذشت پاریس را ترك گفت . در «راشل» بمحافل بورژواها و مردم مرفه‌الحالی که برایمنی و برخورداری مداوم خویش از کلید مواهب زندگی اطمینان خاصی داشتند راه یافت . بالهام از همین آشنائی کودکانه بود که بعدها

در دواثر «تهوع» و «کودکی يك رئيس» این دسته از مردمان «برگزیده» و راحت طلب را بیرحمانه بیاد انتقاد و تمسخر گرفت .

در سال ۱۹۲۵ کنکور دانشسرای عالی را با موفقیت گذراند و در شمار روشنفکران بین دو جنگ درآمد . در پاریس با امانوئل مونییه آشنا گردید و در ۱۹۲۸ «آگرژه» فلسفه شد و پس از گذراندن دوران سربازی به دبیری یکی از دبیرستانهای «لوهاور» انتخاب گردید . در همین شهر بندری بود که استخوانبندی و شالوده کتاب «تهوع» - که ده سال بعد انتشار یافت - فراهم آمد .

بدینگونه شکفتگی سارتر در سالهای بین جنگ آغاز شد و تا سال ۱۹۳۸ که در واقع میتوان آنرا شروع زندگی ادبی وی دانست به اوج کمال رسید . پس از انتقال به پاریس مقالاتی چند در مجله های ادبی منتشر کرد و رمانهایی نوشت که ناشرین از قبول و طبع آنها سرباز زدند .

در سال ۱۹۳۸ در ۳۳ سالگی با انتشار «تهوع» آفتاب نخستین کامیابی ارزنده سارتر طلوع کرد و در ۳۸ سالگی بانگارش «مگسها» و «در بسته» به اوج شهرت رسید . سالهای ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸ فرصتی بود کافی برای آشنائی با فراز و نشیبها ، امیدواریها ، توهمات و نا کامیها .

بهمین سبب آثار پیش از جنگ سارتر بخصوص «تهوع» و «دیوار» و بسیاری از خطوط «راههای آزادی» ترجمان خستگی روزافزون یکی از پیروان ژید است که میخواهد آزاد و لاقید بماند و از خود می پرسد : «چرا آزاد؟» . درست در همینجا است که فرزند قرن بیستم از قید خرافات و آداب و رسوم که رؤیای يك آزادی مطلق و ساخته و پرداخته را دراو می پروراندشانه خالی می کند و برای العین مشاهده می نماید که آزادی اگر عبث و بی ثمر باشد ابدأ مفهومی نخواهد داشت . روکاتن ۱۷ قهرمان «تهوع» بی اعتنا به سیستم فلسفی سارتر از بس از زیر بار معتقدات و اصول اخلاقی موجود شانه خالی می کند و موشکافی و اندیشه انتقادی را در خود پرورش می دهد سرانجام به جائی میرسد که حتی نان برای سدجوع ندارد ولی آخر الامر به وصال نوعی آزادی که قید و بندی نمی شناسد و بهمین سبب هم محملی برای استفاده آن نیست - نائل میشود . این درام نسل پیروان ژید یعنی نسل منحط و بی بندوباری است که در حدود سال ۱۹۲۰ - هنگامیکه ژید پس از سالها گمنامی نام آور شده بود و چون گوهری تابناک بر تارک جوانی می درخشید - بیست ساله بوده است . لافکادیو ۱۸ و توماس قهرمانهای آثار ژید و کوکتو آینه تمام نمای نوجوانانی است که به هیچ چیز جز آزادی گرانبها و توهمات ذهنی خویش ایمان و اعتقاد ندارند . آزادی و روشن بینی در آن موقع شعار روز شده بود و سارتر نیز که در میان چنین نسلی نشو و نما می یافت جبراً نمی توانست از تأثرات آن ایمن بماند .

ولی در فاصله ۲۰ سال دو مفهوم بالا در آثار وی کاملاً دگرگون میشود و شور و حرارت جوانی و سرگشتگی دوران شباب بيك الزام پیگیر ، قطعی و رقت انگیز تبدیل می یابد . در خلال این سالها پرده های وهم و پندار سرعت

از برابر دیدگانش به یکسو میروند و باحدوث بحرانهای اقتصادی و غلبه فاشیسم آن بیخیالی به تلخکامی بدل میشود. سارتر ضمن وقوف برپوچی آزادی غیرقابل استفاده این حقیقت مسلم را درمی یابد که «رهائی و گریز از قید و بندهای خرافات، جنبه های غم انگیز زندگی و مسؤولیت انسان را از میان نمی برد.»

بدینگونه آزادی و خودکامگی جای خود را به سرنوشت می سپارد؛ و نسل عنان گسیخته سابق به نقض ارزشهای مکشوفه ایام شباب پی می برد و روشن بینی و اختیار در مرداب رکود می گنجد و نوجوان بی اعتنا و خیال پردازی که موضوع رمانهای کوکتو بود به مردی پخته که بایررحمی هرچیز را به زنجیر انتقاد می کشد تبدیل می شود. چنین مردی به آشکارا درمی یابد که خیال پردازی دوامی ندارد و سور رئالیسم چون آتشی که بر گاه افتد همه چیز را به نیستی می کشاند و دنیای ۱۹۳۹ - ۱۹۳۸ آستن حوادث وحشتناکی است که آزادی فردی را تهدید می کند.

سارتر شوربختانه پس از آنهمه شور و هیجان در چهل سالگی بهنگامیکه گریزها بودن لحظات شیرین زندگی سالهای ۱۹۲۵ - ۱۹۲۰ را بچشم می بیند مانند روکاتنن قهرمان «تهوع» گرفته و غم آلود به پشت میز کافه ها پناه می برد، با این تفاوت که روکاتنن با وجود زندگی بی بند و بارش از این گستاخی برخوردار است که ضمن تجدیدنظر در مسائل مطروحه بیهودگی آزادی ژید را بیرحمانه بر ملا می سازد

شاید قسمت اعظم موفقیت سارتر در این باشد که نسل روشن بین و آگاه قرن ما وجود خویش را در آثار وی مجسم می بیند، نسلی که بلاواسطه بعد از جنگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ یعنی در عصری که همه چیز در حال تحول و انقلاب است - تحول و انقلابی که بعداً عقیم می ماند - پایه عرصه زندگی میگذارد دوران بلوغ سارتر با نخستین سالهای بین دو جنگ آغاز میشود و اولین اثر ارزنده او آخرین رمان بزرگ این عهد است. بنابراین سارتر را باید آخرین نویسنده بین دو جنگ و اولین نویسنده بعد از جنگ دانست.

سارتر قبل از سال ۱۹۳۹ یعنی در سال ۱۹۳۶ به تصنیف اثری پرداخته بود بنام «توهم» که به دانشجویان دانشکده فلسفه اختصاص داشت و در دائرة المعارف جدید فلسفه در سلسله انتشارات دانشگاه به طبع رسید. با انتشار «تهوع» در سال ۱۹۳۸ و «دیوار» در سال ۱۹۳۹ درهای N.R.F بروی وی گشوده شد و در آنجا به درج و نشر مقالات متعددی مجال مبادرت یافت؛ با اینهمه اشتهار او پیش از جنگ هرگز از حصار اندیشه مردم خبیر و آگاه فراتر نرفت.

در سال ۱۹۳۹ «طرح یک نظریه درباره تأثیرات درونی» و در سال ۱۹۴۰ «روانشناسی توهم طبق اصول فنومنولوژی» انتشار یافت. از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۳ یعنی قریب سه سال به خاموشی گذشت تا اینکه در سال ۱۹۴۳ «مگسها» که میتوان آنرا «آگرزه» فلسفی یک نویسنده دراماتیک دانست منتشر گردید. اثر سنگین و فلسفی «وجود و عدم» با آنکه با استعداد و فهم مردم سازگار نمی آمد

معهدا اقبال عامه یافت و شهرتی کم نظیر بدست آورد .  
 سارتر هنگام نجات فرانسه ، شاید هم خلاف میل باطنیش بصورت مرد  
 روز درآمد و دور از شاهکارهای گذشته بکار روزنامه نگاری پرداخت . در طول  
 پنج سال جنگ مداوم که در خلال آن استعداد های تازه و خلاق - بی آنکه مجال  
 بروز یابند - در زیر ثقل تأثرات ناشی از جنگ خفه می شدند از وی نیز اثر  
 قابل توجهی در زمینه فلسفه بوجود نیامد . سارتر پیش از سال ۱۹۴۵ در میان  
 تأثر شدید شاگردانش و همچنین با وجود مغایرت با اصول و مبادی اندیشه فلسفی  
 خویش کرسی استادی دانشگاه را ترك گفت .

در سال ۱۹۴۴ «در بسته» و در سال ۱۹۴۵ «تعلیق و سن عقل» بصورت  
 مجلدات نخستین اثری با عنوان پرطمطراق «راههای آزادی» طبع و نشر یافت.  
 سارتر در این دو اثر که دیدگاه و جهان بینی آنها بمراتب گسترده تر از «تهوع» است  
 رخدادهای گذشته را توصیف می کند و تنها در مجلد آخرین خواننده را با استنتاج  
 فلسفی خویش آشنا می سازد .

با اینهمه «حیات ادبی» با تجلیات گوناگونش وی را اغوا می کند و مصنف  
 در پاسخ تقاضای باطنی مردم در سال ۱۹۴۶ دو نمایشنامه بنام مرده های بی گور  
 و روسپی بزرگوار که میتوان آنها را گزارشی از وضع اجتماعی امریکا دانست  
 منتشر می سازد . در همین سال با ایراد خطابه ای تحت عنوان «اگزیستانسیالیسم،  
 اصالت انسان است» نام خویش را بیش از پیش بر سر زبانها می اندازد .

سارتر در قلمرو سینما نیز ذوق هنری خویش را آزمود و در سال ۱۹۴۷  
 و ۱۹۴۹ دو سناریو «بازی تمام است» و «دنده های چرخ» را نوشت که اولی  
 بوسیله ژولین دوویویوه ۱۹ تهیه و کارگردانی شد .

تطور فلسفی اندیشه سارتر سرانجام ویرامتقا عدد کرد که نویسنده ازدخالت  
 در سیاست ناگزیر است و پیش از هر چیز باید در امور سیاسی محیط اجتماعی  
 خویش نقشی را به عهده بگیرد ؛ این بود که به تأسیس و انتشار مجله «عصر جدید»  
 همت گمارد و در سلسله مقالاتی تحت عنوان «ادبیات چیست» وظیفه خطیر يك  
 مرد ادیب را تعریف و توجیه کرد . سارتر پس از ریختن شالوده مجله «عصر جدید»  
 همه کوشش خود را در کار تجزیه و تحلیل سیاست گذاشت و در همان اوان با  
 همکاری داویدروسه ۲۰ و ژرارزنتال ۲۱ «مجمع دمکراتیک انقلابی» را تشکیل  
 داد . نمایشنامه های «دستهای آلوده» (۱۹۴۸) ، «شیطان و خدا» (۱۹۵۱)  
 و «نکراسوف» (۱۹۵۵) نیز چیزی جز تعمیم دراماتیک يك مسأله سیاسی نیست. \*

ترجمه‌ی بهمن نوایی

- ۱- Péguy. 2- Gide. 3- Unamuno 4- Bernanos برنانوس ۵ - «زیر آفتاب سوزان»  
 6- Malraux. 7- Graham Green. 8- Angoisse. 9- Absurde. 10- Mathieu.  
 11- Giraudou. 12- Claudel. 13- Montaigne. 14- Labruyère.  
 15- La Rochefoucauld. 16- Emmanuel mounier. 17- Roquentin.  
 18- Lafcadio. 19- Julien duvivier 20- David Dousset.  
 21- Gérard Rosenthal. ۵ از کتاب «سارتر» نوشته‌ی R.M. Albérés ترجمه شد .